

سود و زیان

شب ششم

۲۲ مرداد ۱۴۰۲

۲۶ محرم ۱۴۴۵

کل بوسی غمخوار همه آیه های تو...

پرده پنجم

قاسم جان! دل شیر در سینه داشتی که پیش چشمان دشمنان قسم خورده علی رجز خواندی و حرامیان این همه دلبری را از نوجوانی چون تو برنتابیدند...
بند نعلینت که باز شد بند دل مادرت پاره شد.
امان از تکرار قصه‌ی شمشیر و فرق شکافته...

پس از سختی آسانی نیست!

دکتر علی غلامی: پیش از این به دومین اثر معامله با خداوند در حوزه گرایش ورود کردیم. در ادامه به لوازم و آثار تسلیم و رضا می‌پردازیم.

برای آن که اهل تسلیم و رضا باشیم، دو شرط لازم است: معرفت و محبت به خدا. نخست باید نسبت به شش مورد معرفت داشته باشیم.

۱. این که خداوند عالم است و ما جاهل. به علاوه این عالم مهربان و خیرخواه نیز است.

۲. گاهی تنها راه اصلاح ما همان چیزی است که خدا برایمان مقدر نموده است؛ هر چند که با سختی همراه باشد.

۳. بدانیم جزع و فزع تقدیر ما را تغییر نخواهد داد.

خداوند به پیغمبر آورنده زبور(ع) وحی کرد: «تو يك چیز را اراده می‌کنی، من هم يك چیز را اراده می‌کنم اما آن چه که اتفاق می افتد، اراده من است. اگر به آن چه من اراده کردم تسلیم شوی و خودت را به دست من بسپاری، آن چیزهایی را که اراده کرده بودی به تو می‌دهم و تو را برخوردار می‌کنم اما اگر تسلیم اراده‌ی من نشوی تو را در چیزهایی که می‌خواستی، به زحمت می‌اندازم. سپس در هر حال آن چیزی می‌شود که من می‌گویم.»

۴. پذیرش و تسلیم در برابر اراده خدا برای ما آرامش خاطر و رضایت به ارمغان می‌آورد.

۵. آیات و روایات متعددی وجود دارد که به سختی توأم با آسانی اشاره می‌کند. بنابر آیه ۵ سوره انشراح آسانی پس از سختی نیست؛ بلکه همراه با آن است.

۶. ابزار برطرف کردن گرفتاری‌ها دعا و توسل است. چطور هم تسلیم باشیم و هم دعا کنیم؟ علمای دین به ما گفته‌اند هم دینتان را از خدا بخواهید. هم دنیا. شیخ الاثم(ع) می‌فرماید: «جایگاهی نزد خداست که کسی به آن نمی‌رسد؛ مگر با درخواست و دعا از خدا.» در عین حال ما در دعای ابوحمزه ثمالی می‌خوانیم که خدایا مرا به آن چه قسمت کرده‌ای راضی کن.

در گام دوم برای اهل تسلیم و رضا شدن باید نسبت به خدا محبت داشته باشیم. محبت دو مرتبه دارد؛ گاهی شدت محبت انسان به خداوند طوری درجه تسلیم را بالا می‌برد که مانع می‌شود او سختی اتفاقات را درک کند. گاهی نیز شدت این محبت پایین‌تر است. فرد مصیبت و بلا را درک می‌کند ولی به آن توجهی نمی‌کند و ملتهب نمی‌شود. راضی بودن به رضای خدا و تسلیم امر او بودن پنج اثر دارد.

اولین اثر رفع اندوه و افسردگی انسان است. امیرالمومنین(ع) می‌فرماید: «رضایت حزن‌ها را نفی و برطرف می‌کند.»

اثر دوم رضا پاداش الهی است. در نتیجه خداوند جایگاه انسان را بالا می‌برد.

در شب‌های آتی سه اثر دیگر رضا را بیان می‌کنیم و وارد بحث رجاء خائفانه خواهیم شد.

امام ششم شیعیان (ع) فرمودند: «همانا خدا دانست که گناه بهترست برای مؤمن از عجب؛ و اگر این نبود هیچ گاه مومن را مبتلا به گناهی نمی کرد.»
هم چنین می فرمایند: «مردی گناه می کند و پشیمان می شود. بعد از آن عبادتی می کند و به سببش شاد و فرحناک می شود؛ به همین دلیل آن حالت پشیمانی در او کم می شود و فراموش می کند. در حالی که باقی ماندن بر آن حالت، بهتر از عبادتش بود.»

دو مرد وارد مسجد شدند. یکی از آن دو عابد بود و دیگری فاسق؛ اما هنگامی که از مسجد بیرون می رفتند، آن فاسق به صدیق (مؤمن راستین) تبدیل شده بود و آن عابد به فاسق. چون وقتی آن عابد وارد مسجد شد، به عبادت خود می نازید؛ اما فاسق در اندیشه پشیمانی از بدکرداری خویش بود و از خداوند آمرزش می طلبید.

اول کاری که با صاحب صفت عجب می کنند، این است که او را از آن چه به او عجب کرده، بی بهره می سازند تا بدانند که چقدر عاجز و فقیر است. خود بر فقرش گواهی دهد و حجت تمام تر شود.

پهلوانی تمام پهلوانان جهان را بر زمین افکنده بود. از قدرت زیاد دچار عجب شد. رو به طرف آسمان گفت: «خدایا حالا جبرئیل را بفرست تا با او دست و پنجه نرم کنم؛ زیرا در زمین کسی دیگر تاب مقاومت مرا ندارد.»

چند روز نشد که خداوند او را ضعیف کرد و برای شکستن خودپسندی اش او را به ویرانه ای انداخت. تا حدی ضعف بر او غالب شد که موشی سر انگشتان پایش را به دندان می گزید ولی او قدرت جمع کردن پایش را نداشت.

صاحب دلی به او گفت: «خدا یکی از لشکریان کوچکش را بر تو مسلط فرمود تا متنبه شوی و توبه کنی. اگر استغفار کنی خداوند با وجودی که صبور است غیور هم هست و تو را عافیت دهد.»



او را به پختگی و شخصیت متفکرش می شناختند. کسی که مطالعه و تحصیل را از مهم ترین وظایف هر جوانی می دانست. کتب شهید مطهری (ره) را با جان و دل می خواند و با کلامی شیوا تدریس می کرد.

در ۱۹ سالگی وارد سپاه شد و به عنوان مسئول عقیدتی فعالیت می کرد.

یکی از روزهایی که با اتوبوس در تردد بود جمله ای به گوشش خورد که برایش سخت می آمد: «مگر بچه حزبال..هی ها چیزی بلدند؟!»

همان روز چند کتاب فلسفه به زبان انگلیسی خرید و در آموزشگاه زبان ثبت نام کرد. چند ترم را جهشی خواند.

سال ۱۳۶۳ با رتبه ای عالی در رشته فلسفه دانشگاه تهران پذیرفته شد و نامش در میان چند نخبه برتر کشور قرار گرفت. با وجود آن که خود هنوز دانشجو بود اما در مدت کمی کرسی تدریسی را در دانشگاه به او سپردند.

ادامه دارد....